هو العلیم

احساس نیاز در سالک به هنگام عبادت ودعا

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۸

- مجلس پنجم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

ادعوك يا سيدى بلسان قد اخرسه ذنبه، رب أناجيك بقلب قد اوبقه جرمه.

ای مولای من، من تو را با زبانی می‌خوانم که گناهان آن زبان، باعث شده است که او در بیان خواست و طلب الکن باشد و نتواند آن‌چه را که لایق عرضه به پیشگاه تو است بیان کند و با قلبی با تو به مناجات می‌نشینم که جرم و جنایتی که بر خود روا داشته است باعث شده است که از فیض مصاحبت و همنشینی با تو محروم شود و قابلیت مجالست با تو را از دست بدهد و حیات که شرط اولیه‌ی برای ابراز

وجود است آن حیات را فاقد بشود، من با این کیفیت تو را می‌خوانم پس زبان من، برای بیان ما فی الضمیر، الکن است و قلب من یارای مناجات با تو را ندارد.

عرض شد که این فرمایشات حضرت سجاد خطاب به ما است و ما باید وضعیت خود را هنگام مناجات با پروردگار ارزیابی کنیم. امروزه مردم وقتی که به نماز برمی‌خیزند یا به قرآن و تلاوت قرآن مشغول می‌شوند و امثال ذلک، بدون هیچ‌گونه تفکر قبلی همین‌طور وارد در عبادت می‌شوند تا از راه می‌رسند کتشان را [درمی‌اورند] شلوارشان را درمی‌آورند و می‌روند تجدید وضو می‌کنند و مهر را می‌گذارند و خیلی برای خودشان احترام قائل بشوند یک سجاده هم پهن می‌کنند و الا نه! همین‌طور مهر را از روی طاقچه برمی‌دارند خود ما هم همین‌طور هستیم حالا یک تسبیح هم کنارش بگذاریم یا نگذاریم این دیگر .....! و مشغول نماز می‌شویم. در این زمینه روایاتی که از ائمه آمده است راجع به مقدمات نماز، خیلی باب عجیبی دارد در وسائل، در

کتب احادیث، که مصلی قبل از شروع در نماز باید چه ذکری بگوید! به چه فکری مشغول باشد و خود را در پیشگاه خدا چگونه احساس کند! آن‌گاه مشغول نماز بشود یا نسبت به تلاوت قرآن. ولی این مطالب هیچ کدام مورد نظر قرار نمی‌گیرد.

بنده خودم به یاد دارم در آن اوقاتی که مشرف بودم به عتبات عالیات در خدمت مرحوم والد و به منزل مرحوم حداد، همین که موقع نماز داشت می‌شد من تغییر حال را در ایشان [می‌دیدم] اصلا کاملا مشخص بود دیگر ایشان صحبت نمی‌کنند، داشتند صحبت می‌کردند ها ولی اصلا خبری نمی‌شد هنوز صدای اذانی نیامده بود هنوز چند دقیقه مانده بود ده دقیقه مانده بود یک ربع مانده بود برای وقت اذان و وقت نماز، مخصوصا نماز ظهر این تغییر حالت را در ایشان بیشتر مشاهده می‌کردم که اگر با کسی صحبت می‌کردند دیگر صحبتشان قطع می‌شد و دیگر سرشان را به پایین می‌انداختند و همین‌طور در حال تفکر و در حال .....، معلوم بود که تعلقی به این عالم و جریاناتی که در حول و حوش می‌گذرد ندارد دیگر. تا این‌که موقع اذان می‌شد و خود ایشان

بلند می‌شدند اذان می‌گفتند یا می‌گفتند به یک کسی که آن‌جا نشسته، به یکی از ما که آن‌جا نشستیم، بلند شوید اذان بگویید و مشغول به نماز می‌شدند مشخص است، حالا دیگر آن کیفیت نمازها بماند و اشاراتی هم به نظر می‌رسد در جلسات قبل در سال گذشته، نسبت به کیفیت نماز ایشان عرایضی خدمت رفقا عرض کردیم.

یا امام مجتبی علیه السلام وقتی که هنگام نماز می‌شد رنگ آن حضرت دگرگون می‌شد رسول خدا وقتی که وقت نماز می‌شد می‌فرمودند **ارحنی یا بلال**[1] من را از تفکر در کثرات به سمت و سوی اتحاد با حقیقت و مبدأ ذات بیرون بیاور. خب این‌ها این‌طوری نماز می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند این‌طور بخوانند این‌ها که شوخی نمی‌کردند این دستوراتی که می‌فرمودند برای ما، این‌ها به صورت مزاح نبود یا این‌که بالاخره حالا که

---

[1] مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲: کما رُوِیَ أنّ النّبی صلی الله علیه و آله و سلم **کان ینتظُر دخولَ وقت الصلاة و یقول أرِحنا یا بلالُ.**

ما امام صادق شدیم یک چیزی هم بگوییم، بالاخره برای خالی نبودن عریضه، حالا یک چیزی هم بگوییم دیگر، حالا فعلا امام صادق هستیم اگر چیزی نگوییم می‌گویند چه امامی؟ چه چیزی؟ حالا که فرض کنید که به یک مقامی رسیدیم حالا یک چند کلمه‌ای، یک صحبتی یک چیزی بکنیم با افراد، بالاخره آن‌ها خیال کنند ما در یک مقامی هستیم، همین‌طوری مسئله خشک و خالی هم نیست! نه! صحبت این است که آن‌ها حلوایی چشیده بودند که می‌خواستند همان طعم و حلاوت و ذوق را به ما هم بچشانند، فقط همین است. والا آن‌ها چشیدند.

اگر می‌خواهی آن حلاوت را بچشی وقتی که از در وارد می‌شوی همچنین زود لباست را در نیاور وضو بگیر و بگو اللَه اکبر! صبر کن، برو یک قدری بنشین در سجاده، چند دقیقه، پنج دقیقه بنشین در سجاده، سرت را بیانداز پایین، تمام آن‌چه را که در بیرونِ منزل از تفکرات و تخیلات بوده دور بریز، به بچه ها بگو سر و صدا نکنند کسی نیاید و در نزند، اتاقی را برای عبادت اختیار کن و در آن اتاق رفت و آمد را ممنوع کن، نه این‌که هر کسی بیاید و هر کسی

برود! چرا؟ چون می‌خواهی با خدای خودت خلوت کنی و این‌قدر ارزش ندارد این خلوت که انسان این مقدمات را تهیه کند؟ این‌قدر ارزش ندارد؟ این‌قدر این مسئله اهمیت ندارد که انسان بخواهد برای این قضیه وقتی بگذارد؟ حتما باید برود مهر را بگذارد وسطِ حال، که این می‌آید و آن می‌رود و این داد می‌زند و آن نمی‌دانم می‌گوید آب بیاور آن می‌گوید نان را ببر آن می‌گوید فلان بکنیم و این هم وسطش نمازی هم می‌خواند، این وسط. خب مشخص است که این چندان فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود.

مرحوم آقا وقتی که می‌خواستند نماز بخوانند در را می‌بستند که سر و صدا نیاید اتاقشان اتاق خاصی بود همان اتاقی که رفقا آمده بودند در بالا برای مجلس و این‌ها، آن اتاق پشتش اتاق نماز ایشان بود. می‌آمدند آن‌جا نماز می‌خواندند یا وقتی که افراد بودند در آن طبقه می‌آمدند در اندرونی و در آن اتاق خودشان می‌رفتند در آن‌جا می‌نشستند و بعد از یک مدت بلند می‌شدند و مشغول نماز می‌شدند و ما حق نداشتیم در وقتی که ایشان نماز می‌خوانند در را باز

کنیم داخل بشویم. فایده‌ی آن هم همین است مسئله همین است خب این‌طور بودند این‌طور هم شدند.

یک وقتی بعد از جریانات و مسائلی که اتفاق افتاد، یک بنده خدایی بود که خب به ما ابراز محبت می‌کرد در همان زمان مرحوم آقا و به عبارت دیگر واسطه‌ی برای اتصالش به این مسائل خب ما بودیم، خب وقتی که ایشان احساس کرد که ما در یک حال و هوای دیگری هستیم و یک تفکراتی داریم که با تفکرات او همسویی ندارد موافق نیست گاهی تلفنی می‌زد، همیشه هم که ما تلفن را برنمی‌داشتیم، یک تلفنی می‌زد که حالی بپرسد در عین حال یک نصیحت و ارشادی بکند تا این‌که یکدفعه بالاخره تلفن را برداشتیم که ایشان اظهار گلایه که آقا من چند بار، ده بار، تلفن کردم شما نبودید و برنداشتید و .....، گفتم راجع به چی می‌خواستی شما صحبت کنی؟ حالا می‌دانستم مشخص بود یک مسائلی می‌خواستم خدمتتان بگویم یک مطالبی می‌خواستم بگویم و این‌ها، گفتم خب حالا بفرمایید، حالا قبل از این‌که بخواهد این را بگوید من این را گفتم، گفتم این مطالبی که شما می‌خواستید به من بگویید در چه

حدی از اهتمام و اهمیت قرار داشت؟ آیا مسائل پیش پاافتاده‌ای بود یا نه؟ گفت نه! خیلی مهم خیلی مهم، هی می‌گفت خیلی مهم، من هم گفتم بگو! گفتم خیلی خب، سوال دوم از شما: اگر شما عیالت قم بود و قرار بود که تنها برنگردد به آن‌جایی که الان تو هستی، در یکی از همین شهرستان‌ها بود که سه یا چهار ساعت تا قم فاصله داشت، و قرار بود که تنها [نیاید] آیا شما می‌آمدی او را برگردانی یا این‌که نه همین‌طور ولش می‌کردی که بماند؟ نه می‌آمدم برش می‌گرداندم، خب عیالم است و فلان. گفتم بارک اللَه احسنت چه بچه‌ی خوبی! چقدر خوب می‌فهمد که انسان عیال را باید بیاید برگرداند نمی‌شود بگوید خب بماند، تو آن‌جا بمان ما هم این‌جا، شده تا حالا؟ ان‌شاءاللَه که پیش نیاید، نه خب می‌آییم برمی‌گردانیم.

گفتم این مطلبی که تو می‌خواهی به من بگویی این‌قدر اهمیت نداشت که به اندازه‌ی یک آوردن زنت به آن‌جا بلند شوی دوتا پا بیایی این‌جا و این مطلب را حضوری به من بگویی؟ آن‌جا نشستی،

تلفن کردم آقا نبودی؟ حالا دو روز دیگر یک تلفن دیگر آن هم نصفه شب بوده! صبح بوده! ۲ بعدازظهر بوده! ما خواب بودیم. یک تلفن دیگر، بودید؟ زدیم نبودید. پانزده روز دیگر گذشت .....! گفتم به اندازه‌ی یک عیال آوردنت، ارزش نداشت؟ دین و دنیای تو و این مسئله و این مطلب که تمام زندگی شما و من را تشکیل می‌دهد؟ چه راجع به خودت و چه راجع به من، چه راجع به خودت چه راجع به من. تو که بنابر اعتراف خودت آن‌چه داری از من فراگرفتی آیا این‌قدر ارزش نداشت آن مطلب که بعد از فوت مرحوم آقا یک قدم بلند شوی بیای این‌جا و بگویی آقا! آن مطالبی را که ما در زمان مرحوم آقا از شما فراگرفتیم با مسائلی که امروز مشاهده می‌کنیم چگونه وفق بدهیم؟ این‌قدر ارزش نداشت؟ حالا که ارزش نداشت پس هیچ نیازی هم نیست که ما مطالب شما را بشنویم خداحافظ به سلامت، گوشی را هم گذاشتیم رفت. خب حالا این متوجه شد؟ متنبه شد؟ نه! نشد تا الان هم ارتباطی نیست.

یعنی واقعا ما در مسائل این‌قدر باید سست باشیم؟ یعنی این‌قدر باید بی‌توجه باشیم؟ این‌قدر

باید ....؟ گاهی اوقات من وقتی که نمی‌توانم بعضی مطالب را در ذهن خودم حل کنم و ارتباط آن‌ها را بتوانم در کنار هم قرار بدهم، اصلا مطلب را از اصل و ریشه رها می‌کنیم، می‌گوییم اصلا خواست خدا بر این است ما چرا بیاییم ذهن خودمان را مشغول کنیم؟ چون هیچ‌گونه تنسیقی بین آن‌ها و این نقطه‌ها اصلا نمی‌تواند [وجود داشته باشد] به هیچ کیفیتی هیچ توجیهی هیچ تلائمی هیچ الفتی نمی‌تواند انجام بشود نمی‌تواند برقرار شود. حالا امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند که وقتی می‌خواهی دعا کنی خدا را، این‌طور دعا کن که من دارم به تو یاد می‌دهم. خدایا من تو را با زبانی الان دارم می‌خوانم که زبان من، زبان اولیاء تو نیست آن یا اللَهی که مرحوم آقا و استادشان می‌گفتند آن یا اللَه از زبان من بیرون نمی‌آید آن یا سیدی که حضرت سجاد دارد در این‌جا می‌گوید آن یا سیدی از من متمشی نیست. آن قلبی که با آن قلب اولیاء الهی در سراسر وجودشان ربط با ذات احدیت ایجاد می‌کنند به نحوی که هر ظهوری را مادون ذات احدیت، مخلّ به مرتبه و مرحله‌ی

اتصال خود می‌بینند و از رؤیت جمال جمیل‌ترین مظاهر الهی و بالاترین از مخلوقات و مبدعآت و صور مقدسه و انوار متجلیه در ملأ اعلا گریزانند! کی با آن قلب ما می‌توانیم با خدا به مناجات برخیزیم؟ کی می‌توانیم؟

من شاهد بودم مجالسی را که در آن مجالس صحبت از عالی‌ترین مطالب، بالاترین مطالب، کیفیت نزول وحی بر پیامبران اولوالعزم الهی بود و احساس کردم این مجلس موجب خلاصه نچسبیدن و ملالت و حوصله سر رفتن بزرگان و اولیاء الهی دارد می‌شود. چیزی که اصلا به فکر من و امثال من نمی‌آید که بخواهیم در آن مطالب صحبت کنیم، فکر کنیم. اگر روایتی هم باشد ما نمی‌فهمیم اگر آیه‌ی قرآنی هم باشد ما نمی‌فهمیم اگر حقیقتی باشد ما نمی‌فهمیم هنوز در تمثّل جبرئیل به دحیه‌ی کلبی ماندند آقا! کیفیه تمثل، یک چیز ظاهر که چطور جبرائیل در بسیاری از اوقات وقتی که بر رسول خدا متمثل می‌شد به صورت آن جوان جمیل و زیبایی که در مدینه بود دحیه‌ی کلبی و خیال می‌کردند دحیه‌ی کلبی دارد با پیامبر حرف می‌زند، هنوز در این مسئله

ماندند که اگر جبرائیل مجرد است چطور به صورت جسم درآمده؟ اگر این قضیه فقط بر پیغمبر ظاهر شده چطور بقیه فهمیدند؟ بقیه که فهمیدند با مکاشفه نفهمیدند با همین دو چشم ظاهر دیدند، مگر ملک می‌تواند به صورتی درآید که با این دو چشم ظاهر [بتوان دید؟] در یک مسئله‌ی عادی پیش پا افتاده‌ی برای اهل معرفت، بزرگان از اهل علم و این‌ها، گیر کردند آن وقت حالا از این مسائل عالی و این‌ها کسی بیاید خبر بدهد. راجع به کیفیت علم امام علیه السلام تو را به خدا ببینید .....

یکی از همین آقایانی که اخیرا به رحمت خدا رفت خدا رحمتش کند بالاخره حدش همین‌قدر بود دیگر، وقتی که از او سوال کردند بنده هم شنیدم، نوار را هم خودم گوش دادم که آقا امام زمان علیه السلام وقتی ظهور می‌کند چطور در مورد قضاوت، احتیاج به بینه و شاهد و این‌ها ندارد؟ مگر می‌شود آدم احتیاج نداشته باشد؟ اصلا این سوال سوال کننده و پاسخی که اصلا داده می‌شود [هر دو] بی‌معنا [است] خب امام علم غیب نداشته باشد پس

جنابعالی دارید؟ یعنی چه؟ وقتی کمترین افرادی که ما می‌بینیم یک قدمی برداشتند در مسئله‌ی نفس، چه مسلمانش چه غیرمسلمانش، این‌ها اطلاع دارند. عرض کردم خدمتتان راجع به یک قضیه چند شب قبل [که] یک زنی از دوستان بدون اجازه‌ی شوهرش رفته بود پیش یکی از این افراد که اصلا مسلمان نبود، تا نگاه به او کرد گفت چرا بدون اجازه‌ی شوهر پیش من آمدی؟ برگرد از شوهرت اجازه بگیر اگر اجازه داد آن وقت بیا تا به تو بگویم! ببینید نه مسلمان است حتی نصرانی هم نبوده فردی بود که راجع به بعضی از مسائل مجاهدت‌هایی داشته ریاضت‌هایی داشته، هنود هستند خیلی از افراد هستند الان هم هستند در زمان ائمه هم بودند اتفاقا با ائمه هم برخوردهایی داشتند با امام صادق برخورد داشتند با موسی بن جعفر داشتند با امام رضا علیه السلام داشتند در کتب تواریخ و این‌ها همه مضبوط است، خب می‌دانستند چیزهایی اطلاع داشتند الان هم هستند. خب سوال می‌شود که امام علیه السلام چطور بدون بینه و بدون شاهد قضاوت می‌کند؟ حالا جواب را ببینید!

وقتی که حضرت ظهور می‌کنند یک صندلی

می‌گذارند حضرت در آن صندلی می‌نشیند بعد یک ستون نور جلوی حضرت دیدید وقتی که نور می‌زند به این پنجره، این ذرات یک ستون می‌خورد یا در حمام‌های قدیمی رفتید از آن بالا یک چیز دارد .... یک ستون نور در جلوی حضرت نمایان می‌شود حضرت این صندلی را برمی‌دارد در این ستون نور می‌نشیند آن نور می‌خورد به سرش، بعد تمام مسائل دیگر برای او روشن می‌شود! ای قربان بله! هر که می‌خواهی بروی! این شد علم غیب امام؟ یعنی واقعا خنده ندارد؟ ما از امام، از امام زمان چه فهمیدیم؟ پس الان که زمان ظهور نیست ستون نور هم وجود ندارد دیگر، پس چه وجود دارد؟ پس الان امام زمان هیچی نمی‌داند! هیچ خبری ندارد که اصلا پشت این در چیست؟ الان ستون نیست دیگر، ستون آن موقع می‌آید، آن موقع، یک ستون آن هم با تلسکوپ خدا از آن بالا می‌اندازد! لابد نورش یا ماوراء بنفش است یا مادون قرمز است یا فرض کنید که از این اشعه‌های دیگر، از این اشعه‌هایی که درآمده اخیرا، بالاخره باید یک چیزی باشد دیگر، این ستونی که نور درمی‌آید

این رادیولوژی چیست؟ این اشعه‌هایی که در رادیولوژی اسکن می‌کنند و سی تی اسکن و عکسبرداری و از این اشعه‌های ایکس و میکس و فلان و از این چیزها که باطن را می‌بیند، لابد امام زمان هم یک همچنین اشعه‌ای برایش درمی‌آید و او می‌رود در وسطش می‌نشیند و دیگر همه‌ی مسائل برای او روشن است! نه! این نشد، این طریق یاد گرفتن نیست. حیف است نود سال از انسان بگذرد و انسان معرفتش به امام زمان در این حد باشد حیف است خیلی حیف است حیف است امام زمان که سهل است شاگرد امام زمان هم که سهل است شاگرد شاگرد امام زمان به خود من گفت هر کاری انجام بدهی و هر چیزی در ذهنت بگذرد من اطلاع دارم و دروغ هم نمی‌گفت، چه برسد به شاگرد امام زمان و چه برسد به خود امام زمان و چه برسد به صاحب مقام ولایت.

خیلی تفاوت است بین این مطلب و بین آن کلامی که آن کلام از یک عارف الهی که قلبش متحد با قلب ولی عالم امکان شده و از آن حقیقتِ سیطره و ولایی آن حضرت، تعبیر به قوام عالم هستی به

نفس او می‌کند، یعنی چه؟ یعنی کل عالم هستی به نَفس و نَفَس او بستگی دارد نَفس و نَفَس او. الان این دست من دارد حرکت می‌کند همه هم تماشا کنید این انگشت‌های من را دارید می‌بیند خب قبل از این که من این را به شما بگویم کسی دست من را نمی‌دید دست من پایین بود چه چیزی باعث شد که شما این حرکت را ببینید؟ چه باعث شد؟ اراده‌ی من. همین که من خواستم دست خودم را به شما نشان بدهم اراده کردم این دست بالا آمد، یک. بعد اراده کردم انگشتان خودم را به حرکت دادن، دو. بعد اراده می‌کنم ساکن می‌کنم بعد سر جایش می‌نشانم. آیا خود دست این کار را انجام داد؟ نه! آیا بدون اراده این مسئله انجام گرفت؟ نه! پس به چی؟ به اراده. متوجه شدید حالا. آن‌چه در عالم وجود دارد حرکت می‌کند قوام دارد، یک یک آن دارد از اراده‌ی امام زمان می‌گذرد، دانه دانه‌ی آن، من چندتا انگشت دارم؟ پنج‌تا، ببینید اول شروع می‌کنم از انگشت کوچک حرکت دادن، بعد به انگشت دوم سوم چهارم پنجم. بر این حرکت انگشت من چندتا اراده

تعلق گرفت؟ پنج تا! یک اراده نبود. اگر یک اراده بود چرا به جای اولی این یکی حرکت نکرد؟ چرا به جای دومی انگشت سبابه حرکت نکرد؟ اگر یک اراده بود خب از این طرفی حرکت می‌کرد. پس پنج اراده در این‌جا واقع شده حداقل، حالا خیلی از این بیشتر هم هست حالا حداقل را می‌گوییم. اراده‌ی اول تعلق گرفت به حرکت انگشت کوچک بعد انگشت وسط انگشت سوم سبابه و بعد شصت، پنج اراده تعلق گرفت. می‌دانید این پنج اراده را کی کرده؟ امام زمان کرده نه من! از آن‌جا است. این است قضیه. یک اراده در نفس من است ولی اصل آن اراده در اوست.

همین در یک لحظه نسبت به یک دست من پنج اراده از نفس امام علیه السلام گذشت شما بعد دیگر بنشینید فکر کنید دیگر بنشینید ببینید، پلک‌هایی که ما داریم به هم می‌زنیم به اراده او یک یک دارد انجام می‌شود نَفَس که داریم می‌کشیم هر نفسی که داریم می‌کشیم تک تک اراده‌ی او تعلق گرفته، این حرف‌هایی که داریم می‌زنیم شوخی نیست ها! در فلسفه ثابت شده چه برسد به عرفان نظری و

شهودی، اصلا دیگر می‌شود چیزی تصور کرد؟ شاید انسان به حال انفجار برسد نمی‌تواند حقیقت ربطیه و حیثیت وساطت امام علیه السلام را با مبدأ و ذات و مشیت الهی بتواند مقایسه کند که این به چه نحوه‌ای بوده؟ این به چه شکلی بوده؟ این هم یک جور. این هم یک معرفت. این هم یک معرفت نسبت به امام که این امام به یک همچنین نحوه‌ای هست به یک همچنین کیفیتی است یکی هم می‌گوید بله! امام علیه السلام هیچی نمی‌داند خدا اگر بخواهد می‌داند، در زمان حضور حضرت و ظهور یک ستون نوری از آن آسمان می‌آید کهکشان‌ها را رد می‌کند از زحل می‌گذرد از عطارد و مریخ و مشتری هم می‌گذرد از کنار ما رد می‌شود بغلش می‌آید می‌افتد زمین، همان جایی که حضرت نشسته، بعد که حضرت تغییر می‌دهد آن هم چرخش پیدا می‌کند موتور دارد آن چیزها از آن طرف می‌رود از آن طرف می‌آید حضرت هم این جا بنشیند فایده ندارد باید برود وسطش بنشیند آن‌جا می‌نشیند وقتی که نشست اطلاع پیدا می‌کند این هم

یک معرفت نسبت به امام، هر دو آن معرفت است.

حالا ببینید آیا واقعا من که دارم .....، من نمی‌خواهم از افراد انتقاد کنم من در مقام عیب جویی از دیگران و ترفع خودم نیستم، نیاز ندارم خیلی رک و خیلی بدون رودربایستی و بدون تواضع خدمت رفقا عرض کنم، من اهل تواضع نیستم من نیاز ندارم به این‌که یک نفر را پایین بیاورم تا خودم بالا بروم، نه هر کسی به یک مقدار می‌داند مرتبه‌ی خودش را، چه پایین است پایین است بالا است بالا است. به هر مقدار هر کسی که هر حدی دارد از نقطه‌ی نظر مراتب علمی به حد خودش آگاه است. این مطلب را می‌خواهم بگویم، این مسئله را، ببینید که مکتب مرحوم آقا و عرفان و مکتب عرفان شما را به کجا دعوت می‌کند و دیگران به کجا شما را دعوت می‌کنند؟ این را من می‌خواهم بگویم این را می‌خواهم عرض کنم که یک شخص بعد از نود سال صد سال مطالعه، علم، این طرف و آن طرف معرفتش نسبت به امام چیست؟ این است! این را می‌خواهم عرض کنم که یک نفر بعد از هشتاد سال فقه و تجربه‌ی علمی و مطالعه‌ی روایات و این‌ها

بالاخره برمی‌دارد در کتابش می‌گوید امام علیه السلام در جدول ضرب اشتباه کند مسئله‌ای نیست مسله‌ی عادی است. آن نفوس مقدسه گاهی هم اشتباه می‌کنند حالا اسم مقدسه آوردند هیچی حالا خیال می‌کنیم مقدس شد! نه! یک همچنین مسائلی وجود ندارد من اگر بخواهم مطالبی که از این طرف و آن طرف راجع به ائمه بیان شده [بگویم،] مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ولی باید ما بدانیم که در مکتب اهل بیت و مکتب عرفان و مکتب اولیاء الهی، انسان را به سرحدی از معرفت می‌رسانند که شخص در جواب آن کس که می‌گوید ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟ می‌گوید همان‌طوری که من نسبت به خانواده‌ی خودم الان احاطه دارم او هم نسبت به من، این‌طور احاطه دارد. ما را به این‌جا می‌رسانند به این نقطه می‌رسانند ما را به این نحوه می‌رساند، آن وقت دیگر افتراق معنا ندارد اختلاف دیگر معنا ندارد فرقی دیگر وجود ندارد فرقی دیگر نیست فرقی دیگر نیست چرا فرق نیست؟ چون منبع برای خبر، منبع، منبع واحد

است منشأ خبر و ادراک واحد است دیگر دوتا نیست دیگر قاطی نیست منشأ برای فراگیری واحد شده. آن معدنی که گوهر از آن بیرون می‌آید معدن، معدن واحد است آن حقیقت ذاتی که منبع تجلی صفات و اسماء در عالم تعین و خارج است آن منبع می‌شود منبع واحد که همان نفس ولایت است دیگر تفاوت ندارد دیگر تفاوت ندارد فرق نمی‌کند.

منتهی از باب ادب خب این اولیاء الهی برای این‌که خیلی مسئله یک وقتی خلط نشود و خدای نکرده افراد عوام دچار اشتباه نشوند مقام و موقعیت امام علیه السلام را به نحوی حفظ می‌کردند و از بروز و ظهوراتی که آن‌ها دارای آن بروزات و ظهورات بود آن‌ها استنکاف می‌کردند آن خب یک مطلب دیگری است. فقط همین است و الا امر آن‌ها امر امام است نهی آن‌ها نهی امام است صحبت ایشان صحبت امام است از امام می‌گیرد و افاضه می‌کند از خودش چیزی ندارد از خودش مطلب ندارد همه‌ی درد ما این است که ما از خود داریم ما از خود می‌بینیم، خود می‌بینیم لذا افراد را به سمت خود دعوت می‌کنیم، آن هم از خودش می‌بیند افراد را به سمت خودش، این

هم از خودش می‌بینید افراد را به سمت خود ....، جنگ شروع می‌شود! این درصدد حذف او برمی‌آید آن درصدد حذف این برمی‌آید آن شروع می‌کند نقاط ضعف او را انتشار دادن آن شروع می‌کند نقاط خفیه‌ی او را برملا ساختن و اگر هم نقاطی پیدا نکرد، دیگر مسائل دیگر و تهمت و از این طرف و آن طرف، دیگر بازارش گرم و خیلی پر روغن خواهد بود! برای چه؟ برای این خودی. این حقیقت و این مسئله مطلبی است که امام علیه السلام ما را به این مطلب و به این نکته راهنمایی می‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید خدایا چاره‌ای نیست از این‌که ما به سمت تو بیاییم، در فقرات قبلی عرض شد که حضرت فرمودند که ما اگر این‌جا نیاییم کجا برویم؟ ما اگر این در نیاییم چه دری را بزنیم؟ عرض شد در فقرات گذشته، در جلسات گذشته که امام علیه السلام تنها نقطه‌ی برای رجوع را و تنها نقطه‌ی برای اتکا را در این دنیا، فقط خدا می‌داند و بس. ما جلسه داریم رفقا با هم ارتباط دارند گرم هستند صمیمی هستند همه‌ی این‌ها به جای خودش

محفوظ ولی نقطه‌ی اتکا این‌جا [نباید] باشد اگر این‌جا باشد کفر است شرک است. این‌جا و این ارتباط را انسان باید محلی برای انس و الفت و همنشینی و جذب و صحبت و گرما و صمیمیت قرار بدهد مجلس ذکر را باید محلی برای این‌گونه مسائل قرار بدهد. اتکا باید کجا باشد؟ توجه باید کجا باشد؟ آی اگر یک شب مجلس نباشد دیگر آسمان به زمین می‌آید! نخیر! هیچ هم نمی‌آید دو شب اگر مجلس نباشد نگاه کنید ببینید آسمان یک سانت نزدیک می‌شود؟ متر کنید! نه! همه‌ی کرات به جای خودشان دارند می‌گردند زمین هم دارد برای خودش می‌گردد اتفاقی هم نمی‌افتد، امن امان، هیچ مطلبی اتفاق نمی‌افتد. چند شب محرومیم همه چیز دیگر به هم خورد، دیگر نه خدایی وجود دارد و نه امامی! نه این حرف‌ها نیست، این حرف‌ها نیست.

یک وقتی یک قضیه افتاق افتاد خیلی برای من جالب بود، گفتم که خب دیگر این هم یکی از ..... یک شخصی تصور می‌کرد حالا که این قضیه اتفاق افتاده است، دیگر همه‌ی این اوضاع و این عالم و همه‌ی آن چرا که در عالم ذهنش بافته بود همه‌ی

آن‌ها از بین خواهد رفت، یک شخصی فوت کرده بود به رحمت خدا رفته بود، بعد یک وقتی من از او صحبتی شنیدیم خودم شخصا که او گفت تصور من و ما بر این بود که این قضیه که اتفاق افتاده است، دیگر اصلا عالم کن فیکون خواهد شد! این‌جا و همه چیز و آن‌جا و فلان و خاورمیانه و شاید دیگر کره‌ی زمین و فلان، دیگر همه چیز دیگر، دیدیم نه! یک روز گذشت عبارت خودش بود بنده خدا می‌گفت روز اول گذشت دیدیم گذشت خورشید به موقع طلوع کرد به موقع هم غروب کرد این یک روز را قِصِر در رفتیم بسیار خوب ببینیم فردا چه می‌شود؟ فردا هم دیدیم سر وقت خورشید طلوع کرد من دارم می‌گویم او نگفت این‌طوری فردا هم دیدیم گذشت و عبارت او این بود که نوزده روز گذشته است از این قضیه که اتفاق افتاده است. یعنی چه این حرف‌ها؟ یعنی چه؟ یعنی ما تمام نظام عالم را بسته به وجود افراد می‌دانیم! اگر یک کسی زنده باشد این کره‌ی زمین می‌گردد اگر نه از دنیا برود به این سمت می‌گردد به سمت مغرب می‌گردد نه آقا! نه کره‌ی

زمین گردشش در اراده‌ی بنده و امثال بنده است و نه گردش ماه و افلاک و ستارگان و مدبرات امر، هیچ کدام آن‌ها در اختیار بنده نیست، هیچ! و تمام این‌ها تخیلاتی است که هر چه بر ما گذشته است بر تخیلات ما اضافه شده است نه این‌که کم شده! اضافه شده.

تخیل یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که انسان را از حقیقت دور می‌کند از واقع دور می‌کند. من در همان ایام ..... و خیال نکنید که حالا این یک قضیه‌ای است که .....، نه در رفقای ما هم یک همچنین مسئله‌ای بوده است بدون رودروایسی بگویم، در رفقای ما هم یک همچنین تخیلاتی بوده است یک همچنین تصوراتی بوده است یک همچنین توهماتی بوده، برای همه بوده در این‌ها هم بوده یک همچنین مسئله‌ای. من نشسته بودم در حجره، یکی از همین افراد معمم [با] سن زیاد یک مرتبه آمد رنگش پریده بود! آقا می‌دانی چه شده است؟ گفتم نه! گفت فلان قضیه اتفاق افتاده است! گفتم خدا رحمت کند خدا رحمت کند! یک خورده ایستاد به ما نگاه کرد انگار ما نفهمیدیم درست خبر به گوش ما نخورده، گفت

عرض کردم خدمتتان! گفتم بنده هم عرض کردم خدا رحمتشان کند، هم شما درست فرمودید بنده هم درست عرض کردم، حالا بنشین جانم یک چایی برای شما بیاورم یک خورده بنشین حالت جا بیاید یک خورده از مسائل و احساسات بیرون بیایی! هان؟ بنشین. یک خورده نشست و یک خورده صحبت و فلان، آرام شد آرام شد گفت حالا اجازه می‌فرمایید؟ گفتم بفرما برو، حالا یک حمد و سوره هم بخوان و بفرما برو. ببینید! این‌ها مال چیست؟ توهم، تخیل. هر کسی را انسان در جای خودش قرار بدهد.

بنده خدمت رفقا این مطلب را عرض کنم نمی‌خواهم بگویم بنده حالا خیلی فکرم درست و حسابی و علیه السلام! نه! آن‌چه را که ما شنیدیم داریم می‌گوییم. در دیدگاه بنده، مسئله‌ی مرحوم آقا مسئله‌ی دیگری بود و جایگاه آن جایگاه دیگری بود و خیلی مطلب فرق داشت، حالا دیگر لازم نیست من دیگر به بعضی از اسرار اشاره کنم، حالا ان‌شاءاللَه که توقع داریم آن‌چه را که گفتند و اشاراتی شده، ان‌شاءاللَه به منصه‌ی ظهور برسد. مسائلی بود وقتی

که در آن لحظه من احساس کردم که مرحوم آقا دار فانی را وداع کرده است در همان لحظه خب مسئله خیلی مسئله‌ی مشکلی بود فقط تنها چیزی که برای من در آن‌جا حاصل بود این بود که دیگر یک همچنین وجودی دیگر به دست نخواهد آمد، فقط همین. اما این‌که دیگر بخواهد همه چیز به هم بخورد، نمی‌دانم چه باشد؟ زمین و آسمان به هم بریزد کهکشان‌ها در هم کوبیده بشوند و همه در اعماق آن سیاه‌چال‌هایی که نقل می‌کنند [و] می‌گویند هر کدامشان کهکشان‌ها را به خودش می‌کشاند، بخواهد فرو برود و این‌ها، نه! یک همچنین مسائلی به ذهن ما نیامد. خدایی بوده عبد صالحی بوده چند صباحی عبودیت خدا کرده به تکالیفش پرداخته تربیت کرده آثار خیری از خودش باقی گذاشته و بعد پرونده او تمام شده و بعد بسم اللَه، همین. غیر از این هم چیز دیگری نیست فقط همین مقدار.

لذا بنده آن شب، شب چهارم خدمت رفقا عرض کردم اگر یادتان باشد آقا به زیر خاک رفته خدا که به زیر خاک نرفته! خدا سر جایش هست خدا در عالم

خودش هست در کمال عزّ خود مستغرق است، آن‌چنان استغراقی دارد، می‌خندد به همه‌ی ما و به همه‌ی تخیلات ما و به همه‌ی توهمات ما دارد می‌خندد! کجایید بابا؟ این را که الان دارید برای او عزادرای می‌کنید به جای این عزاداری و در سر زدن، به جای این بیایید ببینید چه مبانی داشته؟ دعوتش چه بوده؟ حرکت او چه بوده؟ مکتب او چه بوده؟ راه او چه بوده؟ شما هم بشوید مثل این، چرا در سرتان دارید می‌زنید؟ فوت کرده که کرده، به رحمت خدا رفته. اگر ما بیاییم و همان کاری را انجام بدهیم برای فقدان یک همچنین بزرگانی با آن تخیلات، می‌شود همان کاری که سایر افراد انجام می‌دهند برای از دست دادن خیلی از آن‌ها با آن تخیلات، هیچ تفاوتی هم ندارد هیچ فرقی نمی‌کند. بله یک وقتی انسان احساس آن حالت غم و تألم برای از دست دادن او، بالاخره انسی داشته آدم به یاد کارهای او می‌افتد به یاد فداکاری‌های او می افتد به یاد رنج‌های او به یاد حمیت‌های او، به یاد غیرت او به یاد اهتمام او، به یاد وقت گذاشتن او به یاد ارائه‌ها

و اظهارات و بیانات و کیفیت سلوک او می‌افتد، خب حالت اندوهی برای انسان دست می‌دهد و این مسئله طبیعی است و اشکال هم ندارد مثل این‌که انسان عزیزی را از دست می‌دهد طبیعی است مسئله، ولی نه! خدای نکرده اگر سر سوزنی خدا این وسط بخواهد فراموش بشود، صحبت این‌جا است خدا این وسط بخواهد برود کنار که یعنی دیگر خدا عاجز است یعنی خدا دیگر کارش هم تمام است، با رفتن او کار خدا هم پرونده‌اش بسته شده، ملائکه‌ی خدا هم دیگر از قدرت افتادند کاری هم دیگر نمی‌شود کرد، اگر این باشد عین شرک است عین شرک است پرونده‌ی ما هست.

امشب من دارم برای رفقا صحبت می‌کنم معلوم است تا فردا زنده هستیم یا نه؟ هیچ معلوم نیست فردا ما سر به خاک می‌گذاریم یکی از رفقا می‌آید این‌جا به جای بنده می‌نشیند دعای ابوحمزه را ادامه می‌دهد، ببینید فرقی می‌کند یا نه؟ امتحان کنید امتحان کنیم ببینیم، من از حالا می‌گویم هیچ فرقی نمی‌کند هیچ تفاوتی نمی‌کند اگر خدا بخواهد عنایت داشته باشد آن موقع هم دارد، نخواهد الان هم ندارد

همین الان هم که با شما صحبت می‌کنیم ندارد. بهتر و شیواتر و قشنگتر و با وقت کمتر سر یک ساعت هم تمام کند ان‌شاءاللَه، نه مثل ما یک ساعت و چهل دقیقه و یک ساعت و نیم صحبت کند! بله یک پنج دقیقه دیگر مانده ظاهرا، دیگر قرار گذاشتیم که از یک ساعت تجاوز نکند با بیان شیواتر با حقایق عالی‌تر با کلمات واضح‌تر با قلوب پاک‌تر و با نفوس مطهرتر و نورانی‌تر می‌آید و این مطالب را ادامه می‌دهد و این مسیر ادامه پیدا می‌کند آن کسانی که باید جذب بشوند می‌شوند آن کسانی که نباید، جذب نخواهند شد. پیغمبر هم بیاید این‌جا جذب نخواهند شد، این است مسئله. این مقام مقام غیرت خدا است. خب حالا رفقا فهمیدند؟ وضعیت خودمان را ارزیابی کردیم که ما در چه وضعیتی هستیم؟ هیچ فرق نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد.

ما مثل آن بزرگانی که آن‌ها می‌گویند بین زمان غیبت و زمان ظهور تفاوت است ما مثل آن‌ها که نیستیم، ما که آن مطالب را قبول نداریم. در زمان حضور، آن‌ها می‌گویند که افراد مانند این است که

در خانه واردند و مورد پذیرایی صاحبخانه واقع می‌شوند ولی در زمان غیبت، در بسته است پشت در می‌نشینند و مورد پذیرایی صاحبخانه خب دیگر نیستند، بعضی از بزرگان این را گفتند، بنده در کتاب‌ها دیدم، چه بزرگانی؟ کسانی که دارای مکاشفات بودند امور خارق عادت بودند مورد توجه مردم بودند مطالبی از آن‌ها نقل می‌شد افراد به آن‌ها مراجعه می‌کردند و از آن‌ها استشفا می‌نمودند، این‌ها یک همچنین مطالبی گفتند ولی این مطالب مطالبی است که در مکتب مرحوم آقا و مرحوم آقای حداد پنبه‌ی آن زده شده است فاتحه‌ی آن را خواندند و قاب و قدح مجلس ترحیمش را هم قرار دادند و خرما و قهوه‌ی آن را هم پخش کردند چرا؟ چون آن معرفتی که در این مکتب نسبت به امام علیه السلام هست آن معرفت غیبت و ظهور نمی‌شناسد.

آن امام زمانی که نتواند، نتواند، عاجز است، ناتوان است، قادر نیست که آن فیضی را که در ارتقاء روحی در صورتی که من صادق باشم با این شرط، نه! آن کسانی که صادق نیستند در این مسئله خب حضرت گوشش به این مسائل بدهکار نیست کسی

صادق باشد اگر امام زمان نتواند آن فیضی را که از نظر استکمال نفسانی و تهذیب و تربیت و ارتقاء روحی و کمال که در زمان ظهور به افراد و طالبین می‌رساند، نتواند در زمان غیبت برساند آن امام زمان یک دو زاری در جیب شما نمی‌ارزد، یک دو زاری، با آن دو زاری شما می‌توانید یک چیزی، نان قندی بخرید! الان که نمی‌شود این مال زمان سابق بود حالا بایستی که پنجاه تومان صد تومان چقدر داشته باشی! به یک دو زاری الان گاهی اوقات پنجاه تومان به فقیر بدهید نمی‌گیرد بلند می‌شود می‌رود، من پریروز بود، کی بود، دست کردم در جیبم نداشتم، پنجاه تومانی بود دادم سرش را گذاشت رفت، رفت پشت سرش را هم نگاه نکرد! گفتم عجب زمانی شده؟ ما سابق یک پنج زاری که می‌دادیم دستش را تا آن بالا هم می‌برد، حالا صد برابرش را داریم می‌دهیم صد برابر آن را داریم می‌دهیم! بله آقا! درست است یا نه؟ قبول نمی‌کنند.

دیگر حالا ان‌شاءاللَه خیر است آن امام زمان یک دو زاری ارزش ندارد. این معرفت و این تربیت در

کجا به انسان ارائه می‌شود؟ در مکتب معرفت و در مکتب توحید، این‌جا می‌گویند. این‌ها تازه چه کسانی هستند؟ افرادی هستند که مراتبی طی کردند حالاتی دارند، با خدا راز و نیازی دارند، تازه به مقام امام نرسیدند، گرچه خب اهل انصاف بودند و آن‌چه را که نسبت به بزرگان بود بر خود نمی‌بستند این هم نباید بگذریم از این مسئله، نه! بالاتر از خود را هم می‌دیدند و اهل معرفت و عرفان را غیر از خود تصور می‌کردند، خدا رحمتشان کند اهل انصاف بودند وموقعیت خود را تشخیص می‌دادند.

بنابراین ماحصل صحبت‌ها و عرایض امشب این که ما در آن وضعیتی موفق هستیم و در آن موقعیتی مورد رضای خدا هست حال ما، که وقتی داریم با خدا به عبادت برمی‌خیزیم داریم دعا می‌کنیم احساس کنیم که این دعا دعایی است که از یک وجود ناتوان و ناقص و گناهکار که کثرات او را فراگرفتند و او را در وادی اوهام و تخیلات، گرفتار کردند و قدرت پرواز را از او سلب کردند، با این وضعیت ما به سمت خدا می‌رویم و از خدا می‌خواهیم که خدا بیاید و رفع کند و برطرف کند و

نقایص را کنار بزند تا این‌که چه بشود؟ ان‌شاءاللَه برای جلسه‌ی بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد